

# آیندهٔ تعلیم و تربیت از منظر آثار بهائی

دکتر بهروز ثابت

## مقدمه

تعلیم و تربیت در دیانت مقدّس بهائی از رتبه و مقام والائی برخوردار است. مظهر ظهور الهی خود را معلّم آسمانی نامیده و رسالتش را تربیت اهل عالم دانسته. انسان را جوهر مستوری نامیده که بر اثر تربیت، حقائق آن ظاهر و هویدا گردد. حضرت عبدالبهاء می‌فرمایند:

«چون ما نظر به وجود می‌کنیم ملاحظه می‌نمائیم که وجود جمادی و وجود نباتی و وجود حیوانی و وجود انسانی کلاً و طراً محتاج به مربّی هستند. اگر زمینی مربّی نداشته باشد جنگل می‌شود... اگر حیوان تربیت شود اهلی گردد و چون انسان بی تربیت ماند حیوان گردد، بلکه اگر او را به حکم طبیعت گذاری از حیوان پست تر شود... پس ملاحظه کنید که تربیت است که شرق و غرب را در ظلّ حکم انسان می‌آورد. تربیت است که این همه صنایع عجیبه را ظاهر می‌کند. تربیت است که این علوم و فنون عظیمه را ترویج می‌نماید. تربیت است که این اکتشافات و مشروعات جدیده را می‌نماید و اگر مربّی نبود به هیچ وجه این گونه اسباب راحت و مدنیّت و انسانیت فراهم

نمی‌شد... حال ما یک مرتبی می‌خواهیم که هم مرتبی جسمانی و هم مرتبی انسانی و هم مرتبی روحانی گردد که حکم او در جمیع مراتب نافذ باشد... یعنی نظم و تمشیت امور جسمانی دهد و هیأت اجتماعی تشکیل کند تا تعاضد و تعاون در معیشت حاصل گردد و امور جسمانیّه در جمیع شئون منتظم و مرتب شود و همچنین تأسیس تربیت انسانی کند. یعنی باید عقول و افکار را چنان تربیت نماید که قابل ترقیات کلیّه گردد و توسیع علوم و معارف شود و حقائق اشیاء و اسرار کائنات و خاصّیات موجودات کشف گردد و روز به روز تعلیمات و اکتشافات و مشروعات از زیاد یابد و از محسوسات استدلال و انتقال به معقولات شود. و همچنین تربیت روحانیّه نماید تا عقول و ادراک پی به عالم ماوراء الطبیعه برد و استفاضه از نفحات مقدّسه روح القدس نماید و به ملأ اعلی ارتباط یابد و حقائق انسانیّه مظاهر سنوحات رحمانیه گردد... و این معلوم است که قوه بشریه از عهده چنین امر عظیم برنیاید و به نتایج فکریّه تکفّل چنین مواهب نتوان نمود... پس باید قوه معنویّه ربانیّه تأیید کند تا بتواند از عهده این کار برآید. یک ذات مقدّس عالم انسانی را زنده کند و هیأت کره ارض را تغییر دهد و عقول را ترقی بخشد و نفوس را زنده نماید و تأسیس حیات جدید کند و اساس بدیع وضع نماید. نظم عالم دهد و ملل و امم را در ظلّ رایت واحده آرد. خلق را از عالم نقائص و ردائل نجات دهد و به کمالات فطریّه و اکساییه تشویق و تحریض نماید. البتّه این قوه باید قوه الهیه باشد تا از عهده این کار برآید.<sup>۱</sup>

### نیم نگاهی به جنبه‌های نظری تعلیم و تربیت بهائی

در حال حاضر آنچه که تحت عنوان اصول آموزش و پرورش تعلیم داده می‌شود در حقیقت آراء و عقایدی است که از فلسفه و روانشناسی و جامعه‌شناسی به عاریت گرفته شده و در قالب تجربیات تربیتی عرضه می‌گردد. ولی چون خود این علوم دستخوش تنازع داخلی هستند تأثیر و نفوذشان در تفکرات تربیتی، رشته تعلیم و تربیت را نیز به آشفتگی ناشی از تجزیه و تشتت نظری و فلسفی مبتلا ساخته است. بسیاری از صاحب‌نظران دانشگاهی معتقدند که فقدان یک نظریه جامع و فراگیر و فلسفه وحدت‌آفرین، تعلیم و تربیت را دچار بحران ساخته و کثرت عقاید به تفرقه و تشتت انجامیده است.

از دیدگاه دیانت بهائی اتخاذ یک فلسفه وحدت‌آفرین برای تعلیم و تربیت منوط به شرائط زیر است:

۱- شرط اول ایجاب می‌کند که هدف اساسی تعلیم و تربیت را در نشو و ارتقای روحانی انسان شناسائی کنیم. لازمه این امر تأکید بر اصالت نوع انسان و نفی نظریات و مفاهیم مادی است. مدار تعلیم و تربیت جدید بایستی بر مفهوم روحانی طبیعت انسان و قوانین حاکم بر تحوّل روحانی او استوار گردد. این هدف از مقصد جاودانه ادیان مایه می‌گیرد. مقصدی که تمام ظهورات الهی در پی عینیت بخشیدن به آن بوده‌اند. یعنی پرورش فضائل ذاتی انسان و ایجاد تحوّل کلی در

شخصیت او. تحوّل‌ی که بایستی منجر به وحدت درون و برون، سیرت و صورت انسان شود. بهائیان معتقدند که اگر جریان تعلیم و تربیت با تقلیب روحانی هم‌آهنگ شود قادر به تغییر افکار، احساسات و رفتار و کردار بوده، شخص را به درجه‌ای از کمال می‌رساند که در تاریخ ادیان به ملائکه و مقربین و نفوس مقدّسه تعبیر گشته است. افرادی که به مراحل کمال روحانی رسیده‌اند افرادی با نیروهای بی‌همتای ماوراء الطبیعه نبوده‌اند، بلکه افرادی بوده‌اند که در اثر تربیت روحانی قادر گشته‌اند حیات فردی خود را با قانون قدرت کامله و مقصد خداوند برای بشریت هم‌آهنگ سازند.

انسان در سلسله مراتب تربیت به سه نظام ارزشی مرتبط با هم دست می‌یابد. تربیت جسمانی انسان را به ارزش‌های علمی و مادّی رهنمون می‌شود. تربیت انسانی او را به ارزش‌های اخلاقی هدایت می‌کند و تربیت روحانی انسان را به ارزش‌های روحانی راهبر می‌شود که در اثر شناسائی و ایمان به مظهر ظهور حاصل می‌گردد. تعلیم و تربیت زمانی موجب تکامل و پویائی فرد می‌شود که تربیت جسمانی کمال خود را در تربیت انسانی یابد یعنی عقول و افکار و نظام اخلاقی حیات جسمانی را کنترل کند و تربیت انسانی معنی و غایت خود را در تربیت روحانی جوید.

در اثر فقدان تربیت روحانی اساس نظام ارزش‌ها از هم گسسته می‌شود و میراث مظلّم حیوانی بر حیات انسانی مستولی می‌گردد. چرا که مرکزیت تربیت روحانی بر شناسائی خداوند استوار است. چون این مرکزیت از میان رود مثل این می‌ماند که قوه جاذبه از عالم رخت برسته باشد. در نتیجه قوه هم‌آهنگ‌کننده و وحدت‌بخش ارزش‌ها نیز متلاشی و معدوم می‌گردد. به دنبال آن سیستم اخلاق و نفس هستی و وجود به پوچی می‌گراید و معنای خود را از دست می‌دهد. عالمی که از نفعات الهی محروم گشته هر عملی را مجاز خواهد دانست. در جامعه معاصر تدنی شدید اخلاق و غلبه طبیعت اسفل انسان ناشی از جریانی است که حیات افراد و جوامع را از شناسائی خدا و تربیت روحانی محروم ساخته است. در طول تاریخ هیچ فرهنگی نتوانسته بدون پشتوانه اعتقادی به ارزش‌های روحانی شخصیت اخلاقی خود را حفظ کند. تعلیم و تربیت بدون تعالیم روحانی و اخلاقی آلت و ابزار قوای مادّه‌پرستی می‌شود. مؤسسات آموزشی که فاقد اهداف و تعالیم روحانی و اخلاقی می‌باشند از صورت مراکز کسب علم و حقیقت‌جوئی به مؤسسات بازرگانی تنزّل می‌یابند و تبدیل به مراکزی می‌شوند که کالای تعلیم و تربیت را می‌فروشند تا خریدار آن را قادر به رقابت برای مال‌اندوزی و تسلط‌طلبی و تکبر و تفاخر سازند.

و سرانجام تعلیم و تربیت جدید که بر مدار ماهیت روحانی وجود استوار گشته بایستی مسأله بقای روح و ترقی آن را در عوالم غیرمتناهی تأیید و تأکید کند و به عنوان اصل انتظام‌دهنده هر سه قسم تربیت محسوب دارد. یعنی تربیت جسمانی و تربیت انسانی کمال خود را در تربیت روحانی بجویند و اسباب ظهورات مادّی و مشروعات انسانی را در اکتساب فیوضات از عوالم معنوی بدانند.

در چنین حالتی تربیت جسمانی و انسانی از تعلقات مادّی رها شده، به تفویض و توکل معطوف می‌گردد و امور و مقاصد جسمانی و انسانی ناظر به مجازات و مکافات اخروی گشته و تسلیم اراده مطاعه الهیه خواهد بود. نسلی تربیت خواهد شد که تعبیری کاملاً متفاوت از جریان هستی و حیات

خواهد داشت. نسلی که سرانجام بر آشوب و اضطراب "نبودن" و ناپایداری غلبه کرده، مرگ را مقدمه همگامی با تکامل جهان و تطورات کمالیه وجود خواهد دانست.

۲- تعلیم و تربیت در دیانت بهائی امری انتزاعی نیست. آن را نمی‌توان در برج عاج مراکز علمی اسیر کرد. تعلیم و تربیت باید همچون جریانی سیال به کوچه و خیابان جاری شود و زندگی روزمره مردمان عادی را از معنی و غایت تربیتی برخوردار سازد. لذا تعلیم و تربیت تنها به جهت انتقال دانش از نسلی به نسل دیگر نیست، بلکه انتقال دانش بایستی مقدمه تحوّل و تطوّر در تمامی روح فرهنگی و حیات جامعه منظور گردد. یعنی تعلیم و تربیت ابزار تغییر عالم است.

دیانت بهائی ایجاد یک جامعه آرمانی را ملازم ذاتی نشو و ارتقای روحانی و تکامل اخلاقی فرد می‌داند و فلاح فردی را در رستگاری حیات دسته‌جمعی انسان‌ها می‌جوید. بر این اساس اصل وحدت در کثرت و تحقق مدنیت جهانی هدف دوّمی است که تعلیم و تربیت باید به سوی آن هدایت شود. این وحدت بر اصل اساسی وحدت اصلیه نوع بشر مبتنی است. مفهوم وحدت بشر در معنای وسیع آن زمینه را برای سازمان‌دهی روابط انسانی و اتحاد عالم و صلح عمومی و ایجاد یک نظم نوین جهانی فراهم می‌سازد. تعلیم و تربیت بایستی مروج تفاهم و دوستی بین المللی و احترام به حقوق بشر باشد و اهدافی را از قبیل تساوی زن و مرد، عدالت اقتصادی و بهبود ارتباطات جهانی از بین بردن تعصبات نژادی-ملّی و مذهبی دنبال کند. تعلیم و تربیت تنها به پرورش شخصیت فرد نمی‌پردازد، بلکه فرد را موجودی اجتماعی محسوب می‌دارد که تکامل او وابسته به مجموعه ارتباطاتی است که او را به جمع پیوند می‌زند. لذا تعلیم و تربیت باید ناظر به آن تعادل آرمانی باشد که روابط فرد و جمع، جزء و کل را ترکیب و امتزاج می‌دهد.

چون تعلیم و تربیت را با جریان لایزال تکامل جمعی مطابقت دهیم نمی‌توانیم آن را از تکاپو و فراز و نشیب ارتباطات جمعی جدا دانیم. تعلیم و تربیت باید موجب آن شود که فرد صلاح خود را در آرامش و آسایش نوع انسان جوید، نه آنکه در شب طوفانی به تهائی در ساحل نجات نشیند و دیگران را به خود واگذارد. تعلیم و تربیت حقیقی زمانی صورت می‌گیرد که انسان تراژدی هستی را تجربه کند، درد و غم را بشناسد و یاد بگیرد که چگونه رنج خصوصی را در قبال آرمان‌های بشر و تکامل نوع ناچیز داند.

۳- شرط سوّم برای یک نظام تربیتی جامع و فراگیر ایجاد تعادل مابین قوای فطری و درونی و تأثیرات محیطی و برونی می‌باشد. در دیانت بهائی مسأله ذات و فطرت در انسان از دیدگاهی روحانی و متحوّل تعبیر گشته است. حضرت عبدالبهاء وجود اخلاق فطری انسان را تأیید می‌کنند و می‌فرمایند:

«اما اخلاق فطری، هرچند فطرت الهیه خیر محض است ولیکن اختلاف اخلاق فطری در انسان به تفاوت درجات است. همه خیر است اما به حسب درجات خوب و خوش تر است. چنان که جمیع نوع انسان ادراک و استعداد دارد اما ادراک و استعداد و قابلیت در میان نوع انسان متفاوت است و این واضح است... پس معلوم شد که در اصل فطرت تفاوت درجات موجود و تفاوت

قابلیت و استعداد مشهود ولی این تفاوت نه از روی خیر و شر است، مجرد تفاوت درجات است.»<sup>۲</sup>

دیانت بهائی اختلاف اخلاق فطری را مورد تأیید قرار می‌دهد ولی آن را همچون پیشینیان اسباب اختلاف نمی‌سازد و موجب برتری گروهی بر گروه دیگر نمی‌داند. این مطلب را به طور مجمل در پنج فقره مورد مطالعه قرار می‌دهیم:

الف- در افکار کهن اختلاف اخلاق فطری در قالب تضاد خیر و شر مطرح می‌گشت. تصور بر این بود که آنهایی که به موهبت ادراک و استعداد مخصوص بودند به صورت فطری معطوف به خیر هستند و کسانی که فاقد آنند به صورت فطری تمایل به شر دارند. این طرز تفکر به صورتی اجتناب‌ناپذیر انسان‌ها را از نظر روحانی به طبقات اعلی و ادنی تقسیم می‌کرد. دیانت بهائی این تصور را که طبیعت انسان به صورت طبیعی گناه‌آلود و شر است مطرود می‌داند. دیانت بهائی معتقد است که همه چیز در جهان، خلق قادر متعال و بالقوه خوب است. خیر و شر مفاهیمی نسبی و انعکاس حالات روحانی انسانند و بر دوری و نزدیکی نسبت به منبع کمال یعنی خداوند استوارند. بنا بر این اختلاف اخلاق فطری نه از روی خیر و شر است بلکه اصلی است که تکلیف هر مخلوق را در سلسله مراتب وجود معین می‌کند. در نظم عالم از هر وجودی به اندازه استعداد و توانائی او انتظار می‌رود که نقش خود را در روابط موزون حاکم بر هستی ایفاکند. پس شر نه در تفاوت استعدادات است بلکه در عدم توازن رابطه انسان با قوانین کلیه عوالم غیب و شهود است.

حضرت عبدالبهاء استعداد را بر دو قسم تقسیم می‌فرماید: استعداد فطری و استعداد اکتسابی و سپس می‌فرماید: «استعداد فطری که خلق الهی است کل خیر محض است. در فطرت شر نیست. اما استعداد اکتسابی سبب گردد که شر حاصل شود.»<sup>۳</sup> این تعبیر حضرت عبدالبهاء را می‌توان مبنای فکری سیستم تعلیم و تربیت جدید دانست چرا که این تعبیر انسان را به صورت فطری محکوم به سیر قهقرائی نمی‌داند. او را مجموعه‌ای بی‌کران از قوا و استعدادات بالقوه می‌بیند که در جریان کسب کمالات انسانی در حرکت و تحوّل است. فقدان تربیت و یا تربیت غلط است که می‌تواند استعداد فطری را از جریان طبیعی رشد و تکامل منحرف سازد.

ب- در گذشته تفاوت استعدادات فطری در حیات اجتماعی به تبعیضات و تمایزات منجر می‌شد. این عقیده با سیر ایجاد و تحوّل طبقات اجتماعی در ارتباط نزدیک بوده است. در تاریخ کهن و جدید موارد بی‌شمار این تبعیض را می‌توان سراغ گرفت. مثلاً در هند سیستم طبقاتی «کاست» جامعه را بر اساس تفاوت و قابلیت و استعداد فطری به طبقات مختلف تقسیم می‌کرد. هر کودک که متولد می‌شد به طبقه‌ای خاص تعلق داشت و آنچه که به او اجازه رشد می‌داد شعور طبقه‌ای بود که به او تحمیل می‌شد و نه میزان استعدادات ذاتیش. در هر جا که تبعیضی بوده است سعی شده که آن تبعیض را در قالب تفاوت اخلاق فردی توجیه و تفسیر کنند. تبعیضات نژادی و جنسی و ملی و تفکرات امپریالیستی دلائل استثمار و تبعیض را در تفاوت قابلیت و استعداد انسان‌ها می‌دانستند. در

دوران‌هایی این طرز تفکر به طرزی آشکار و بی‌پرده رکن فلسفه سیاسی و اجتماعی جوامع بوده و زمانی با نقاب توجهات ظاهر فریب ارزش‌های فرهنگی حاکم بر محیط را متأثر ساخته است. در قرن بیستم جلوه بارز و آشکار آن در فلسفه سیاسی فاشیسم ظاهر شد که به برتری فطری نژاد خاصی معتقد بود و آن را وسیله و عامل توجه سیاست‌های تجاوزگرانه خود ساخت.

دیانت بهائی رفع تعصبات و تبعیضات را مبنای ایجاد مدنیت بهائی می‌داند. درک یگانگی فطری نوع انسان و استقرار وحدت عالم انسانی هدف غائی دیانت بهائی است. در نظم ارگانیک بهائی اعضاء و جوارح هیكل انسانی با توافق و توازن برای حصول به هدف کلی که تعادل و وحدت زیستی وجود باشد می‌کوشند. هر کس با هر قابلیت و استعدادی نقشی یگانه در ایجاد مدنیت الهی دارد. پ- در گذشته تفاوت استعدادات فطری امری ثابت و لایتغیر محسوب می‌شد. تصور بر این بود که هر فردی به میزان معین دارای قوه ادراک است. چون به انتهای آن میزان رسد حد اعلاى قوه ادراکش را به کار گرفته است.

در دیانت بهائی تنوع و تفاوت ادراکات از بُعدی پویا و تکاملی برخوردار است. یعنی در هر رتبه و درجه ادراک امکان رشد و پیشرفت و ظهور استعدادات بالقوه بی‌نهایت است، و جلوه قابلیت و استعداد بالقوه تنها از طریق تعلیم و تربیت امکان‌پذیر است. حضرت عبدالبهاء می‌فرماید: «گل پنج پر از تربیت صد پر شود. امت متوحشه از تربیت متمدن‌گردد. حتی حیوان از تربیت حرکت و روش انسان یابد. این تربیت را باید بسیار مهم شمرد.»<sup>۴</sup>

ت- ظهور قوا و استعداد و قابلیت انسان از طریق تعلیم و تربیت یک جریان روحانی و اخلاقی است. یعنی هدف حیات فردی و جمعی نفس حصول استعدادات فطری نیست بلکه کسب کمالات انسانی و صعود در مدارج روحانی هدف حیات است. پس اگر فرد و یا جامعه‌ای تفاوت ادراکات انسانی را اسباب تفاخر و تمایز قرار دهد و مدار پایگاه اجتماعی سازد هدف اصلی حیات خدشه‌دار شده و استعداد فطری معطوف به سرگشته است.

ث- دیانت بهائی معتقد است رشد و تکامل هر فرد انسانی ملازم ذاتی جریان رشد و تکامل نوع انسان می‌باشد. یعنی تکامل فرد تجلی تکامل جمع، و عالم صغیر نشانه عالم کبیر می‌باشد. پس چون تکامل لایزال نوع در کلیت پویای خود در تکامل فرد منعکس شود آن را نیز به صورت متقابل با خود هم‌آهنگ و موافق ساخته دامنه ادراکات و استعداداتش را در مراتب بی‌کران کمال افزون‌تر می‌سازد.

۴- شرط چهارم یک نظریه جامع تربیتی دائر بر ترکیب موازین مادی و روحانی در تحقیقات تربیتی است. آراء مادی و روش‌های مکانیکی شناخت علمی را از تطابق با واقعیت نظام هستی بازداشته است. شناخت علمی نیازمند اتکاء به حکمت الهی است و تجربه علمی در تبیین واقعیت هستی نیازمند ارزش‌های روحانی می‌باشد. از این رو شناخت علمی و فلسفی در دیانت بهائی مستلزم توافق علم و دین می‌باشد تا روابط عینی و ذهنی واقعیت به صورتی به هم پیوسته نظم و سازمان داده شوند و معرفت حقیقی حاصل گردد.

۵- شرط پنجم آن است که تمامیت علم و طبقات علوم و شاخه‌های مختلف دانش و حکمت متوجه غایتی شوند و تطورات علمی و تفکرات فلسفی از هدفی برخوردار گردند. از نظر دیانت بهائی معرفت الهی غایت مطلق و منتهی الیه علم و دانش است. یعنی سیر کمالیه شناخت در جریان لایزال حرکت به سوی خدا معنی و مفهوم می‌گیرد.

چنین غایتی را انسان از خارج به علم تحمیل نمی‌کند بلکه این غایت را در مطالعه تکاپوی هستی شناسائی می‌کند و بر اساس آن شناسائی، سلسله مراتب علوم را با سلسله مراتب وجود از مرحله ایستا (استاتیک) تا جنبه پویا (دینامیک) و ارگانیک همگام می‌سازد. چنین طرز تفکری با دیدگاه مادی‌گرای معاصر مغایرت دارد ولی از دیدگاه دیانت بهائی موافق با موازین دقیق علمی و فلسفی است. ادراک چنین دیدگاهی مستلزم تغییر بینش کلی و جهان‌بینی فلسفی است.

هدف کلی تعلیم و تربیت بهائی تطابق بینش کلی حیات است با غایت هستی یعنی معرفت الهی. در این حالت تعلیم و تربیت تنها شاخه‌ای از علوم اجتماعی نیست بلکه جریان پویای حیات و تحوّل است که در سلسله مراتب علوم بالا و پائین می‌رود و به کلیت شناخت هدف و مقصود می‌بخشد. علت وجودی هر شیئی در عالم آن است که به میزان قوای بالقوه‌اش و مطابق قواعد کلیه حاکم بر ترکیب عناصرش انسان را در سلسله مراتب وجود هدایت و به غایت شناسائی هستی دلالت کند. یعنی از ماده بی‌جان گرفته تا انسان متفکری که به شناسائی خود می‌پردازد همه رموز و جلوه‌های واقعیتهای یگانه‌اند. انسان بایستی در مراتب معرفت پرده‌های اسرار را به کنار زند تا شاید در این عالم محدود به میزانی نسبی پی به عالم نامحدود برد و به علت العلل تکاپوی هستی آگاهی یابد. بنا بر این در آینده مضمون تعلیم و تربیت تمام نمودهای هستی از کوچک‌ترین ذره تا بزرگ‌ترین ستاره و عوالم غیب و شهود خواهد بود و روش تعلیم و تربیت با روش علمی که عامل ارتباط بخش طبقات علوم است مطابق خواهد شد. جریان تعلیم و تربیت از بدو تولّد آغاز و تا لحظه آخر حیات ادامه خواهد داشت. چهارچوب مدرسه تنها بخشی از جریان کلی تربیتی خواهد بود که در تمامیت مؤسسات اجتماعی جاری خواهد گشت.

۶- شرط ششم آن است که در تحلیل مسائل تربیتی معاصر جریان تعلیم و تربیت را با مسائل انحطاط فرهنگی و تجزیه سیستم ارزش‌ها مرتبط و مقارن بدانیم. مشکل تعلیم و تربیت معاصر فرع مسأله اصلی است که عبارت باشد از اضمحلال بُعد روحانی و اخلاقی تمدن کنونی. تجزیه و تشتت ارزش‌های روحانی و اخلاقی که مرکز ثقل تمدن و فرهنگ به شمار می‌آیند تمام مؤسسات اجتماعی را از درون به از هم پاشیدگی سوق داده است. ریشه‌های بحران تعلیم و تربیت را باید در نفی ارزش‌های روحانی و اختلال نظام ارزش‌ها دانست که تمام ساختار تمدن فعلی و بنیادهای تثبیت شده آن را دچار تجزیه و از هم پاشیدگی ساخته است. از این رو هیچ شیوه و عمل تربیتی نمی‌تواند از جریان بازسازی تمدن جدا باشد، و طرح و تنظیم اهداف تربیتی طبیعتاً بایستی جزئی از فلسفه کلی تحوّل و تکامل فرهنگ منظور گردد.

## کلام آخر

آیندهٔ تعلیم و تربیت از دیدگاه دیانت بهائی بسیار درخشان و باشکوه است. هرچند که در حال حاضر افکار عمومی در مورد تعلیم و تربیت دچار سرگیجه و اضطراب است و نظرات دانشگاهی در مورد آن دستخوش تجزیه و تشتت ولی دیدگاه دیانت بهائی تعلیم و تربیت را اساس تحوّل و تکامل فرد و جامعه محسوب داشته و آیندهٔ آن را ملازم ذاتی نشو و ارتقاء روحانی فرد و تطوّرات کمالیّهٔ مدنیت جهانی می‌داند.

تعلیم و تربیت بهائی نمونهٔ وحدت عمل و نظر خواهد بود. برهان عقلی را با طریق عرفانی آشتی می‌دهد. انضباط را با آزادی همگام می‌سازد. هم تواضع می‌آفریند و هم عظمت شخصیت. فرزندگان عارف شرق را با بزرگان و عقلای غرب دست به دست می‌دهد. توحید فلسفی را با کثرت روش‌ها و دانش‌های بشری در هم می‌آمیزد.

## یادداشت‌ها

- ۱- مذاکرات عبدالبهاء، قاهره، ۱۹۲۰ م، صص ۵-۷.
- ۲- همان مأخذ، ص ۱۵۰.
- ۳- همان مأخذ، صص ۱۵۱-۱۵۲.
- ۴- همان مأخذ، ص ۱۵۱.